

UlumhadithTwenty-fifth No 2
Summer (July- Sep 2019)**فصلنامه علمی علوم حدیث**سال بیست و پنجم شماره ۲ (پیاپی ۹۶)
تابستان ۱۳۹۹، ص ۱۲۴ - ۱۴۶**تحلیل اندیشه‌های رجالی شیخ محمد عاملی در استقصاء الاعتبار**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۵

فریبا رضازاده کهنکی^۱
زینب السادات حسینی^۲
مهدی تقی‌زاده طبری^۳**چکیده**

بی تردید، مباحث رجالی سهم بسزایی در اعتبارسنجی روایات دارند، اما اختلاف دیدگاه‌های عالمان در برداشت از تعابیر رجالیان متقدم، گاه نیل به حقیقت را دشوار ساخته است. تبیین اندیشه‌های رجالی شیخ محمد عاملی، نواده شهید ثانی - که از مدققان فن است - می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد. نوشتار حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، به تبیین برخی دیدگاه‌های خاص وی در حوزه اعتبارسنجی روایات و علم رجال می‌پردازد. بنا به یافته‌های پژوهش، شیخ عاملی توصیفاتی را که در کتب رجالی متقدم، ذیل نام راوی فرعی مطرح شده، به راوی اصلی برمی‌گرداند؛ طرق شیخ طوسی به احمد بن محمد اشعری را معتبر می‌داند؛ وکالت را فقط در شرایط خاص دال بر وثاقت وکیل دانسته، در حالی که برای متأخران، احراز این شرایط اغلب امکان‌پذیر نیست؛ قایل به تفصیل در معنای «خیر» شده و آن را مفید مدح می‌داند؛ همچنین، با اقامه شواهد و مدارک، استثنائات ابن ولید را در *در نور الدر الحکمه* موجب قدح راوی نمی‌انگارد؛ که دو دیدگاه آخرایشان قابل نقد هستند.

کلیدواژه‌ها: راوی ضمنی، وکیل امام، استقصاء الاعتبار، طرق شیخ طوسی، استثنائات ابن ولید.

۱. دانشجوی دکترای دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول) (farezazade123@gmail.com)

۲. دانشیار دانشگاه مازندران (z.hosseini@umz.ac.ir)

۳. استادیار دانشگاه مازندران (mt.tabari@umz.ac.ir)

طرح مسأله

مباحث رجالی، برای قداما و متأخران نقش اساسی در فهم صحت یا عدم صحت صدور روایات و اعتبارسنجی آن‌ها داشته است؛ اما متأخران، جدای از اختلاف مبانی، گاه به واسطه فاصله زیاد با عصر نویسندگان کتب اصلی رجال، در فهم مقصود این کتب با دشواری روبه‌رو شده و دچار اختلاف نظرهایی شده‌اند. پی‌بردن به حقیقت در هریک از موضوعات چالشی این علم می‌تواند گره‌های بسیاری را باز نماید.

شیخ جلیل ابوجعفر محمد، نواده شهید ثانی دارای نظرات دقیق و عمیق رجالی در قالب تألیفات مختلفش است؛ از جمله در کتاب استقصاء الاعتبار - که شرح وی بر الاستبصار شیخ طوسی است - در برخی مباحث رجالی به نحو استدلالی اعمال نظر نموده و اغلب، همه نظرات موجود در هر مبحث را مورد تحلیل قرار داده است. آشنایی با نظرات ایشان به عنوان فردی که در علم رجال مورد تمجید علمای بزرگی چون محدث نوری،^۴ شیخ حر عاملی،^۵ یوسف بحرانی^۶ و سایرین است، می‌تواند راه‌گشا باشد.

پیش از این تنها آقای مسعود غلامی در مقاله‌ای با عنوان «جایگاه و کارکرد اصول و قواعد فقه الحدیثی در استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار» به بیان مبانی ایشان در سند و فقه الحدیث پرداخته است و برای هریک مثالی آورده است؛ اما پژوهش حاضر بنا دارد برخی نظرات شیخ محمد عاملی را - که در موضوعات چالشی میان علما در بردارنده دیدگاهی نو هستند - طرح و بررسی نماید تا ارائه‌گر نظراتی مستدل و دقیق و نو در این زمینه‌ها باشد. پرسش‌های مطرح در این نوشتار عبارت‌اند از:

۱. توصیفات رجالی ذیل نام راوی فرعی، به وی برمی‌گردد یا به راوی اصلی؟

۲. مفاد صفت وکیل و خیر چیست؟

۳. دیدگاه شیخ محمد عاملی در زمینه طرق شیخ طوسی به احمد اشعری و نظرایشان در

باب استثنائات ابن ولید در نوادر الحکمه چیست و چقدر اتقان دارد؟

در ادامه، به بررسی پاسخ عالمان درباره این پرسش‌ها، به ویژه تبیین دیدگاه‌های شیخ

عاملی در «استقصاء الاعتبار» در این زمینه، پرداخته می‌شود.

۴. خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۳، ۸۹ و ۳۷۰.

۵. أمل الآمل، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۶. لؤلؤة البحرين، ۸۲-۸۳ و ۳۰.

۱. تعیین وضعیت راوی ضمنی در عبارات رجالیان به ویژه نجاشی

در کتب رجال، در موارد بسیاری به هنگام بیان شرح حال یک راوی، نام راوی ای دیگر - که گاه پدر و یا برادر وی است - مطرح شده است. سپس واژه‌هایی چون ثقه، ضعیف و جز آن آمده و این خود در برخی موارد - که مرجع توصیف مشخص نباشد - نوعی اختلاف نظر را رقم زده است که آیا مرجع این توصیفات راوی غیرمستقیم است یا راوی ای که سخن، ذیل نام وی ذکر شده است.

از جمله این موارد محمد بن عبد الحمید است. در رجال النجاشی درباره این راوی که روایاتش در اغلب کتب حدیثی موجود است و تنها در کتاب الکافی حدود پنجاه حدیث از وی وجود دارد، آمده است:

أبو جعفر، روی عبد الحمید عن أبي الحسن موسى عليه السلام، وكان ثقة من أصحابنا الكوفيين.
له كتاب النوادر.^۷

و این اختلاف را ایجاد نموده است که آیا ثقه به محمد برمی‌گردد یا به پدرش عبد الحمید.

۱-۱. اشاره به راوی ضمنی

نظر بسیاری بر آن است که توصیفات به راوی دوم برمی‌گردد. برخی از صاحبان این نظر عبارت‌اند از: شهید ثانی،^۸ محقق اردبیلی^۹ و سید محمد موسوی عاملی.^{۱۰} علامه نیز در جایی عبد الحمید را موثق خوانده،^{۱۱} در حالی که در رجال النجاشی جداگانه درباره وی چنین نیامده است؛ لذا گویا علامه از عبارت یاد شده ارجاع و ثاقت به نام دوم را برداشت نموده است.^{۱۲}

۱-۲. دیدگاه شیخ محمد

در مقابل این دیدگاه، شیخ محمد، ضمن بیان کلام جدش و علامه معتقد است که بحث بر سر نام اصلی، یعنی محمد بن عبد الحمید است. پس توصیف باید به وی برگردد،

۷. رجال النجاشی، ص ۳۳۹.

۸. الرسائل الرجالية، ج ۲، ص ۱۰۵.

۹. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۳، ص ۲۵۷.

۱۰. مدارک الاحکام، ج ۳، ص ۳۵۰.

۱۱. خلاصة الأقوال، ج ۱، ص ۲۰۷.

۱۲. تکملة الرجال، ج ۲، ص ۴۱۳-۴۱۴.

نه جز او.^{۱۳} لازم به توضیح است که این روند مختص این راوی نیست، بلکه در سایر موارد نیز شیخ محمد پای بند به این نظر به عنوان یک اصل در حدیث پژوهی اش است.^{۱۴} او حتی توصیف پدر ذیل نام فرزند را به دور از شخصیت نجاشی می‌داند.^{۱۵} و درباره حسن بن علی بن النعمان نیز - که نجاشی با عبارتی مشابه گفته است: «الحسن بن علی بن النعمان مولی بنی هاشم، أبوه علی بن النعمان الأعلم ثقة» - با استدلال به این که نجاشی پدرش را در جای دیگر توثیق نموده و بنا به رجال فراوانی که مشاهده کرده‌ام، ایشان فردی را که یک بار توثیق نمایند، بار دیگر این توثیق را تکرار نخواهند کرد، تأییدی بر نگاه خود برای برگشت توصیف به راوی اصلی ذکر کرده‌اند.^{۱۶}

اگرچه اولین بار شیخ محمد چنین نظری را به عنوان یک قاعده کلی مطرح نموده، اما پس از ایشان ملا صالح مازندرانی نیز آن را رأی برتر دانسته است.^{۱۷}

۱-۳. دیدگاه مختار

دسته اول دلیلی برای نظرشان نیاورده‌اند، به جز سید سند نجفی در الفوائد الرجالیه که ضمن رد کلام شیخ محمد مبنی بر دور بودن شخصیت نجاشی از ذکر توثیق پدر ذیل نام پسر، وجود چنین موردی را در کتاب نجاشی بسیار دانسته است و بر این اساس، مرجع توصیف را پدر معرفی نموده است. هم چنین درباره مثال محمد بن عبد الحمید می‌توان گفت که چون به لحاظ نحوی، اصل، رجوع ضمیر به اقرب است (ضمیر در کان ثقة) و با توجه به آمدن حرف عطف «واو» پیش از توصیف ثقة و پس از جمله «روی عبد الحمید»، محتمل است توصیف ثقة به پدر محمد برگردد، نه خود وی؛ زیرا سایر جملات - که مرتبط با محمد هستند - بدون حرف عطف از هم جدا شده‌اند. البته محتمل است عدم استفاده از حرف عطف در عبارت «له کتاب النوادر» که در ادامه آمده و به اتفاق همه مربوط به محمد است، تغییر سخن از بحث رجالی به موضوع مربوط به فهرست باشد؛ اما ضمن آن که کلام نویسنده الفوائد الرجالیه درباره نجاشی صحیح است، اما دلیل کافی برای اثبات برگشت

۱۳. استقصاء الاعتبار، ج ۱، ص ۲۱۳.

۱۴. مواردی چون: ج ۱، ص ۱۱۵ و ج ۲، ص ۹ و ج ۵، ص ۱۳۴ و...

۱۵. همان، ج ۵، ص ۱۳۴.

۱۶. همان، ج ۲، ص ۹.

۱۷. شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۶۳-۶۴.

توصیف به پدر نیست و مثلاً درباره محمد بن عبدالحمید ابهاماتی چون چرایی طرح این اطلاعات درباره پدر محمد ذیل نام او و عدم تعیین حال خود محمد باقی می ماند و این خود می تواند مؤید نظر شیخ محمد باشد و دلیل ایشان را - مبنی بر آن که چون اصل بحث بر سر محمد است، لذا توصیف به محمد برمی گردد - منطقی جلوه دهد؛ به اضافه آن که نجاشی خود در موارد متعددی از رجالش از روایات محمد بن عبدالحمید بهره گرفته است.^{۱۸} این در حالی است که ایشان از نقل روایت افراد بسیاری به خاطر ضعف یا اتهام منصرف شده اند، لذا این امر نشان از اعتماد نجاشی به او دارد و دیگر آن که کاتب امام هادی علیه السلام معرفی شده^{۱۹} و بنا به رجال شیخ مولای بجیله بوده است.^{۲۰}

شاید این احتمال به ذهن برسد که در نسخه، سقطی در کلام رخ داده باشد؛ مثلاً اصل عبارت «ابن عبدالحمید» یا «عن عبدالحمید» بوده یا اختصار صورت گرفته است. اما این که، این احتمالات را دیگران مطرح نکرده اند، شاید به این جهت باشد که اولاً همه نسخه ها این چنین بوده و ثانیاً محمد از امام موسی علیه السلام بدون واسطه روایت نمی کند و از اصحاب ایشان نیست و حالت دیگر، یعنی «عن عبد الحمید» هم غیرمأنوس است، باید گفت: «عن ابیه عبدالحمید».

درباره کلیت اصل نیز محدث جزایری هم نظر با شیخ محمد می گوید که تتبع در کتاب نجاشی بیان گرآن است که عادت ایشان بر این است که هر کجا پدر ذیل نام پسر توثیق شد، این وثاقت به پسر برمی گردد.^{۲۱} و دیگری می گوید:

نجاشی دو بار کسی را توثیق نمی کند و بنا به قاعده «التأسیس خیر من التأكيد» و با توجه بدان که نجاشی در نهایت کوتاه گویی و بلاغت سخن می گوید و چون مقصود راوی اول است، پس وثاقت به او برمی گردد.^{۲۲}

با وجود همه این داده ها شاید بهتر باشد به دو نمونه دیگر از این قبیل ترجمه های مبهم مراجعه نمود تا شاید به فهم مطلب کمک نماید.

۱۸. رجال النجاشی، ص ۱۱۳، ۲۸۳ و ...

۱۹. همان، ص ۱۸۵.

۲۰. رجال الطوسی، ص ۴۰۲.

۲۱. ر. ک: الرسائل الرجالیه، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲۲. الفوائد الرجالیه، ص ۲۰۱.

۱. نجاشی در ترجمه جمیل بن دراج آورده است:

جمیل بن دراج، ودراج یکتی بأبی الصبیح، ... وأخوه نوح بن دراج القاضي، كان أيضا من أصحابنا. وكان یخفی أمره، وكان أكبر من نوح، وعمی فی آخر عمره، ومات فی أيام الرضا عليه السلام.^{۲۳}

در این گفته بحث بر سر آن است که «مات» به چه کسی برمی‌گردد؛^{۲۴} اما شاید بهتر باشد به جملات قبل از آن دقت بیشتری نماییم. آیا اگر عبارت «و أخوه نوح بن دراج القاضي» از جنسی نبود که از فحوای کلام مرجع مشخص باشد، به راحتی می‌شد فهمید که به دراج برمی‌گردد یا جمیل؟ همین‌طور درباره جملات: «كان أيضاً من أصحابنا» و «و كان یخفی أمره» و «و كان أكبر من نوح» که اگر نبود، روشن‌گری محتوای عبارت آخر مرجع عبارات قبل نیز مشخص نمی‌شد. نکته در هر دو مورد گفته شده آن است که روش بیان اطلاعات شبیه روشی است که در سایر موارد دارای ابهام گفته شده است و در این جا قراین مشخص می‌کند که مرجع توصیفات پسر است و نه پدر.

۲. هم‌چنین در ترجمه نجاشی برای سعد بن عبد الله دیده می‌شود:

و كان أبوه عبد الله بن أبي خلف قليل الحديث، روى عن الحكم بن مسكين و روى عنه أحمد بن محمد بن عيسى و صنف سعد كتباً كثيرة.^{۲۵}

بحث بر سر آن است که ضمیر در «روى» و «روى عنه» به سعد برمی‌گردد یا پدرش.^{۲۶} جست‌وجو در کتب حدیث به ما می‌گوید، حدیثی که سندش به نقل از عبد الله از حکم بن مسکین باشد، وجود ندارد؛ اما اسناد زیادی وجود دارد که سعد بن عبد الله با یک واسطه از حکم بن مسکین روایت کرده است^{۲۷} و این هم حکایت از بازگشت کلام به فردی که اصل کلام بر سر اوست، دارد.

از این رو به نظر می‌رسد دیدگاه آنان که مرجع توصیفات را فرد اول و اصلی در ترجمه می‌دانند، نزدیک‌تر به صواب باشد.

۲۳. رجال النجاشی، ص ۱۲۶.

۲۴. الرسائل الرجالية، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲۵. رجال النجاشی، ص ۱۷۷، ش ۴۶۷.

۲۶. الرسائل الرجالية، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲۷. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۵۲، ۴۶۲، ۴۶۴ و...؛ تهذیب الأحكام، ج ۲، ص ۱۴۹ و...

۲. ایرادات طرق شیخ طوسی به احمد اشعری

در برخی طرق شیخ طوسی به احمد بن محمد بن عیسی اشعری اشکال شده است. شیخ محمد در کنار نظریات سایرین یک نظر راهگشا دارد که بدان خواهیم پرداخت. سند اول از این دسته بدین صورت است:

(۱) و من جملة ما ذکرته عن أحمد بن محمد بن عیسی ما رویته بهذا الإسناد عن محمد بن علی بن محبوب، عن أحمد بن محمد.^{۲۸}

منظور از «بهذا الاسناد» اشاره به مورد قبل از این سند، یعنی «فقد أخبرنی به الحسين بن عبید الله، عن أحمد بن محمد بن یحیی العطار، عن أبيه؛ محمد بن یحیی، عن محمد بن علی بن محبوب»^{۲۹} است که گفته شده این سند از ناحیه احمد بن یحیی العطار دارای اشکال است. و چون سند شماره یک به احمد بن محمد بن عیسی به واسطه همین سند است، خود نیز دارای اشکال می شود.

این امر باعث شده در مورد چهار سند دیگر شیخ - که در مواضع دیگر مطرح کرده - اشکال گردد. این اسناد عبارت اند از:

(۲) و من جملة ما ذکرته عن أحمد بن محمد بن عیسی: ما رویته بهذه الأسانید عن محمد بن یعقوب، عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی.^{۳۰}

(۳) و من جملة ما ذکرته عن أحمد بن محمد: ما رویته بهذا الإسناد عن محمد بن الحسن؛ الصفار، عن أحمد بن محمد.^{۳۱}

(۴) و من جملة ما ذکرته عن أحمد بن محمد: ما رویته بهذا الإسناد عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد.^{۳۲}

(۵) و ما ذکرته، عن أحمد بن محمد بن عیسی الذي أخذته من نواده:

فقد أخبرنی به الشيخ أبو عبد الله، والحسين بن عبید الله، وأحمد بن عبدون:

كلهم: عن الحسن بن حمزة؛ العلوی، و محمد بن الحسين؛ البروفری:

۲۸. الاستبصار، المشیخه، ص ۳۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۱۳۵.

۲۹. همان.

۳۰. الاستبصار، المشیخه، ص ۳۱۴؛ وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۱۳۲. شیخ طوسی درباره این سند گفته است: روایاتی که از احمد بن محمد بن عیسی نقل می کنم، به سند خودم به محمد بن یعقوب و از محمد بن یعقوب به واسطه عدة من اصحابنا از احمد بن محمد بن عیسی است و می دانیم در «عدة» روایان ثقه ای وجود دارند (الاستبصار، المشیخه، ص ۳۱۴).

۳۱. الاستبصار، المشیخه، ص ۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۱۳۶.

۳۲. تهذیب الأحکام، المشیخه، ص ۷۴؛ الاستبصار، المشیخه، ص ۳۲۷؛ وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۱۳۷.

جميعا: عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى .
 وأخبرني أيضا الحسين بن عبيد الله، وأبو الحسين؛ بن أبي جيد:
 جميعا: عن أحمد بن محمد بن يحيى، عن أبيه: محمد بن يحيى، العطار، عن أحمد بن محمد
 بن عيسى.^{۳۳}

هرچند اسناد فوق به لحاظ رجالی مشکلی ندارند، اما این اشکال مطرح شده که چون در ابتدای این اسناد آمده «و من جمله ما ذکرته...» و «من» برای تبعیض است؛ یعنی بعضی روایاتی که از احمد بن محمد بن عیسی نقل می‌کنم به واسطه این طریق است؛ اما مشخص نکرده که کدام روایات است. در نتیجه در روایتی که نقل می‌شود، ما مرددیم بین این که با سند صحیح نقل شده یا با سند غیر صحیح.^{۳۴} گفتنی است که شیخ فقط روایات جلد اول التهذیب را با سند کامل آورده و برای کم حجم شدن کتاب از انجام این کار در سایر جلدها امتناع و فقط به ذکر طریق کامل در مشیخه بسنده نموده است. شیخ محمد ضمن پذیرش اشکال مربوط به سند اول، اشکال سند دوم، یعنی بحث درباره «و من جمله ما ذکرته» را پاسخ داده و در این باره گفته است:

می‌گویند: شیخ در مشیخه طرقي به احمد بن محمد بن عیسی دارد که در آن افرادی چون احمد بن محمد بن حسن بن ولید و احمد بن محمد بن یحیی العطار و محمد بن قولویه هست و در بین آن‌ها افرادی هست که تصریح به توثیق آن‌ها نشده است. بدون شک معنایش این است که همه روایات احمد بن محمد بن عیسی صحیح نیستند (یعنی برخی دارای ضعف هستند)؛ ... [اما] در مورد مراد شیخ از «و من جمله ما ذکرته» [حرف من در آن به معنای] «بعضی از آن‌چه از روایات احمد بن محمد ذکر کرده» نیست، بلکه به معنای «بعضی از آن‌چه در کتاب از احمد بن محمد آورده» است و طریق ذکر شده [که صحیح هم هست] به صورت عام برای همه روایاتش از احمد بن محمد است. نتیجه آن که من تبعیضیه نسبت به کتاب شیخ است، نه نسبت به روایات احمد. و [خود با طرح این که] اگر کسی بگوید با وجود احتمالات مختلف [در مورد مرجع من] نیاز به مرجح برای ترجیح دادن یک احتمال است [پاسخ می‌دهد که] ظاهر کلام همان است که ما گفتیم.^{۳۵}

۳۳. همان. این سند هم باید به خاطر وجود احمد مشکل داشته باشد، ولی چون شیخ طرق دیگری هم به او مطرح کرده که صحیح هستند، مشکل حل می‌شود.

۳۴. الرسائل الرجالیه، ج ۴، ص ۲۱۳.

۳۵. استقصاء الاعتبار، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵.

مقصود ایشان آن است که «بعض ما ذکره...»، یعنی «بعضی از روایات کتاب شیخ» که وی از احمد نقل کرده سندشان این است، نه این که «بعضی از روایات احمد» - که شیخ در کتابش آورده - به این سند است. در نتیجه، همه روایات شیخ از احمد بن محمد بن عیسی در کتابش از این طریق و از طریق‌های دیگر هستند و اگر طریقی دارای ضعف است، به دلیل وجود سایر طرق صحیح به روایت آسیبی نمی‌رساند.

گویا وجه استظهار شیخ محمد از «بعض ما ذکره» این است که شیخ عبارت فوق را در فقرات بعدی برای راویان دیگر به کار برده؛ نه این که این عبارت را فقط برای احمد در فقرات متوالی تکرار کرده باشد؛ زیرا فرق است بین این که مثلاً گفته شود: بعض ما ذکرته من الف فهومن هذا الطريق و در فقرات بعدی هم بگوید: بعض ما ذکرته من الف... و بین این که در فقرات بعدی، از ب و ج... نام ببرد. در صورت دوم، اگر مجدداً در جایی دیگر از الف نام ببرد، معلوم می‌شود به روایات یا کتاب الف طرق متعدد دارد. آیه الله خوئی برای حل این مشکل^{۳۶} گفته است:

روایاتی که از نوادر احمد بن محمد بن عیسی نقل شده جای توقف ندارد؛ زیرا سندشان بدون اشکال است و در مورد سایر روایات باید گفت: این توهم و خدشه‌ای که وارد می‌کنند، جایی ندارد؛ زیرا روایاتی که شیخ به واسطه احمد بن محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده است، به محمد بن علی بن محبوب منتهی می‌شود. شیخ در شرح حال محمد بن علی بن محبوب در فهرست گفته همه روایاتی که از ایشان به واسطه احمد بن محمد بن یحیی و پدرش نقل کرده‌ام دارای دو طریق دیگر است یکی از آن‌ها از جهت ابوالفضل و ابن بطه ضعیف است، ولی طریق دیگر صحیح است.^{۳۷}

مرحوم قهپایی معتقد است:

گرچه در بعضی از طرق افراد مجهولی وجود دارد، ولی چون از مشایخ اجازه هستند،

۳۶. ایشان درباره مشکل وجود احمد بن محمد بن حسن بن ولید در سند شیخ طوسی به کتاب الموبه می‌گوید: فردی که در آن سند است، محمد بن حسن بن ولید است، نه فرزند او احمد؛ لذا مشکل درباره او رفع می‌شود. و دلیل کلام آن که معهود و تعارف در کلام شیخ، اوست (نه فرزندش) و روایتش از احمد بن محمد بن یحیی نیز یک قرینه بدان است و دلیل دیگر این که برای شیخ به محمد بن حسن در مشیخه طوقی ذکر شده است (معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۸۸).

۳۷. همان، ج ۳، ص ۸۹.

مجهول بودن آن‌ها به صحت طرق آسیب نمی‌رساند.^{۳۸}

مرحوم اردبیلی^{۳۹} و علامه حلی^{۴۰} هم طریق شیخ طوسی به احمد بن محمد بن عیسی در مشیخه را صحیح شمرده‌اند؛ اما مجلسی دوم طرقی را که به مرحوم کلینی منتهی می‌شود، صحیح و طرق منتهی به نوادر احمد را کالصحیح می‌داند.

در خصوص رأی مجلسی درباره طرق نوادر باید گفت: با توجه به این‌که کتاب نوادر، توسط احمد بن محمد مبوب و مرتب نشده و «ابن کوره» آن را مبوب نموده^{۴۱} و به «المُبوبه» نیز معروف است. و شیخ طوسی در الفهرست طریق کاملی به این کتاب ذکر می‌کند.^{۴۲} پس ایشان به المبوبه سند کامل دارد. علاوه بر این، گفتیم که شیخ طوسی در مشیخه سند تمامی به نوادر دارد. پس نسبت به نوادر، هم در الفهرست و هم در مشیخه سند تمام و صحیح^{۴۳} وجود دارد. لذا ایراد مرحوم مجلسی در کالصحیح خواندن این طرق صحیح به نظر نمی‌رسد.

با توجه به پاسخ‌هایی که از سوی شیخ محمد، آیه الله خویی و دیگران برای نظر مخالف ذکر شد و متقن بودن دلایل، کلیت نظر شیخ محمد، یعنی صحیح بودن روایات شیخ از احمد بن محمد بن عیسی صحیح است.

۳. مفاد صفت وکیل

برخی از راویان در کتب رجالی به وصف وکالت از امام موصوف‌اند. نظرات در زمینه مفاد وکالت و وثاقت وکیلان سه گونه است:

۳-۱. در بردارنده عدالت و وثاقت

برخی وکیل بودن را در بردارنده عدالت و وثاقت می‌دانند^{۴۴} و گاهی حتی برتر از آن.^{۴۵} از جمله نظرات و دلایل ایشان:

۳۸. مجمع الرجال، ج ۷، ص ۲۰۸-۲۰۹؛ نقد الرجال، ج ۵، ص ۳۳۲.

۳۹. جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۶۷ و ۴۷۱ دلایل ایشان: احمد بن محمد بن عیسی را از مشایخ اجازه می‌داند و دیگری صحت طرق شیخ در التهذیب و الاستبصار به نوادر است.

۴۰. خلاصه الأقوال، ص ۴۸۷؛ رجال حلی، ص ۲۷۶.

۴۱. معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۸۶.

۴۲. الفهرست، ص ۶۱.

۴۳. نقد الرجال، ج ۵، ص ۳۳۳.

۴۴. تنقیح المقال، ج ۲۲، ص ۱۶۶.

۴۵. همان، ج ۲۳، ص ۲۷۷.

۱. علامه در الخلاصه روایت راوی ای را که فقط صفت وکالت درباره وی مطرح شده، مورد قبول معرفی کرده است.^{۴۶}

۲. شیخ بهایی نیز با دلیل قراردادن این که ائمه علیهم السلام فاسق را وکیل خود نمی گیرند، روایات وکلارا قابل قبول خوانده و حتی چنان چه مشخص نشده باشد راوی دقیقاً وکیل کدام امام است را خالی از خلل دانسته؛ چرا که میان علمای رجال مقرر شده آن گاه که درباره فردی گفته شود وکیل، بدین معناست که وکیل یکی از ایشان است؛ نه آن که مثلاً وکیل بنی امیه باشد. وی گفته است که اهل ممارست و کسی که با کلام ایشان آشنایی دارد، در این مسأله شک نمی کند. دیگر، این که وکالت ائمه علیهم السلام از قوی ترین اسباب عدالت است؛ زیرا ایشان فاسق را وکیل خود قرار نمی دهند.^{۴۷}

برخی، گفته های شیخ بهایی را پاسخی برای این گفته: «این که گفته می شود فلانی وکیل امام است، معنای واضحی ندارد؛ لذا اعتماد به او به صرف این توصیف شایسته نیست» مطرح کرده اند؛^{۴۸} اما موضوع کلام شیخ بهایی و سخن گوینده فوق متفاوت است؛ شیخ در پی تعیین موکل است و گوینده فوق در مقام بیان عدم وضوح مفهوم وکالت.

۳. ائمه فاسق را وکیل خود قرار نمی دهند و این خود بدان معناست که وکلا عادل و ثقه هستند؛ مگر زمانی که خلافش اثبات شود و تغییر و تبدیلیشان احراز گردد.^{۴۹}

۴. گفته شده: هر چند در عرف، این گونه است که وقتی فردی وکیل دیگری می شود، فقط در آن چه موکل، وی را وکیل نموده وکالت دارد؛ مثلاً وکیل یک تاجر فقط وکیل او در تجارت و خرید و فروش است و وکیل یک مرجع دینی، وکیل او در گرفتن وجوه شرعی و صرف آن در مواردی است که مرجع مشخص نموده باشد. از این رو، اگر وکالت در یک امر خاص باشد، نمی توان قید دیگری بدان زد و آن گاه که وکالت مطلق است نیز باید مطلق تلقی گردد و حسب حال موکل و مناسبات او نوع وکالت تعیین می گردد. درباره وکیل ائمه علیهم السلام آن چه برمی آید، آن است که مربوط به گرفتن حقوق، گرفتن سؤالات و رساندن آن ها به امام و حل و فصل خصومت ها باشد. نگاهی به نوع تصرفات وکلای اربعه در زمان غیبت و سایر وکلای ائمه علیهم السلام نیز مؤید این امر است. بنابراین شایسته است گفته شود که ائمه علیهم السلام جز افراد عادل و

۴۶. خلاصه الأقوال، ج ۱، ص ۴۸.

۴۷. منهج المقال، ج ۱، ص ۲۸۰؛ مقیاس الهدایه، ج ۲، ص ۸؛ تنقیح المقال، ج ۴، ص ۳۰-۳۱.

۴۸. تنقیح المقال، ج ۴، ص ۳۰-۳۱.

۴۹. منهج المقال، ج ۱، ص ۲۸۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹.

اهل ورع را به وکالت نمی‌گرفتند.^{۵۰}

۲-۳. عدم تلازم وکالت و عدالت

دسته دیگر تلازمی میان وکیل بودن یک راوی و عادل و ثقه بودن وی نمی‌بینند^{۵۱} با این استدلال که:

۱. آن‌گاه که وکالت به طور مطلق طرح شود، مقصود وکالت خاص به اعتبار یک امر خاص جزئی نیست، بلکه بنا به ظاهر، وکالت استمراری عام - که شامل شرط عدالت وکیل نیز هست - مدنظر است. بعید نیست در مورد وکلای ائمه علیهم‌السلام این وکالت مستمر عام در اموری باشد که مختص امام، مانند خمس و اموری این چنین است و انصاف حکم می‌کند که این وکالت بدون عدالت نباشد؛ اما این مشکل وجود دارد که آیا به صرف اعتبار یک فرد در امری عدالت در او اثبات می‌شود. شاید بهتر باشد وکیل را حسن بدانیم.^{۵۲}

۲. آیه الله خویی وکالت را ملازم وثاقت و حتی دال بر حسن هم نمی‌داند، زیرا فاسق نیز می‌تواند وکیل بشود. نهایت امر آن است که عقلا در امور مالی غیرموقوف را وکیل قرار نمی‌دهند و کجای این به معنای اعتبار عدالت برای وکیل است؟ اما نهی از تکیه کردن به ظالم متفاوت از وکیل قراردادن در آن چه به امور خود موکل برمی‌گردد، است.^{۵۳} از این رو، ایشان در مقام عمل نیز در مورد راویان وکیل، حتی برداشت حسن هم ننموده‌اند.^{۵۴}

۳. شیخ در کتاب الغیبه عده‌ای از وکلای مذموم ائمه علیهم‌السلام را ذکر کرده است. اگر لازمه وکالت، عدالت است، پس چگونه در مورد این افراد این گونه است؟ چنان چه در مورد یکی از ایشان عدم عدالت اثبات شود، نشان از عدم ملازمه دارد و الا چطور می‌شود لازم از ملزوم خود تخلف کند؟ لذا باطل بودن تلازم وکالت و عدالت، مشخص می‌شود.^{۵۵}

۳-۳. شیخ محمد و دیدگاه تفصیلی

از کلام نوه شهید ثانی چنین استفاده می‌شود که در این بحث قایل به تفصیل است؛ به این معنا که اگر وکالت برای دریافت حقوق واجبی مانند زکات و خمس و جزآن بوده باشد،

۵۰. تنقیح المقال، ج ۴، ص ۲۹-۳۰. گفته‌های «محقق» کتاب است، نه نویسنده آن.

۵۱. حاوی الأقوال، ص ۳، ص ۲۴۲؛ زبده المقال، ج ۱، ص ۳۰

۵۲. انتقان المقال، ص ۱۵۶.

۵۳. معجم الرجال، ج ۱، ص ۷۱-۷۲.

۵۴. همان، ص ۲۸۰.

۵۵. همان.

مفید عدالت و وثاقت یا لا اقل حسن راوی است. به دلیل این دو قول خداوند متعال: ﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾^{۵۶} و ﴿وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾^{۵۷} و فرد فاسق به خودش ظلم می‌کند. از این رو این کلام، عدالت کارگزاران و صدقه‌گیرندگان و مانند آن‌ها را می‌رساند؛ اما اگر مورد وکالت اموری غیر از امور فوق باشد، صرف وکالت دلالتی بر توثیق ندارد. این‌که فسق برخی وکیلان پس از دوران وکالتشان محرز گردیده، می‌تواند نشانه فسقشان حتی در ایام وکالت باشد. پس ملازمه‌ای میان وکالت و وثاقت به طور مطلق نیست.^{۵۸} پس از شیخ محمد افراد دیگری نیز این نظر را برگزیده‌اند.^{۵۹}

اگرچه شیخ محمد چنین نظری را طرح می‌نماید، اما در مواجهه با برخی از وکلا به دلیل مشخص نبودن مفاد وکالت ایشان، وکالتشان را دلیل بر عدالت ایشان نمی‌گیرد.^{۶۰} نتیجه نهایی آن‌که وکالت به دو صورت است: ۱. معصوم عليه السلام فردی را در بخش زیادی از امور مربوط به شیعه وکیل نماید؛ ۲. معصوم عليه السلام فردی را در امور جزئی شخصی وکیل خود قرار دهد. در صورت دوم، به طور مطلق به وی وکیل گفته نمی‌شود، بلکه وکیل در امر خاصی است؛ مانند عروه البارقی که در خرید گوسفند وکیل پیامبر صلی الله علیه و آله شد. جواز وکیل قراردادن فاسق نیز فقط در این دسته امور است.

این‌که در مورد برخی عدالت از وکالت منفک شده، دلیل بر عدم تلازم میان این دو در واقعیت است. حال اگر بگوییم معصومین عليهم السلام به واقعیتی که بنا به علم غیب برایشان معلوم است، عمل می‌کردند، این انفکاک دلیل بر عدم چنین تلازمی میان این دو است؛ اما اگر بگوییم ایشان بنا به ظاهر امر بدون دخالت علم غیب عمل می‌کردند، جداً بعید است که معصومین عليهم السلام کسی را که معتقد به فسق او هستند یا نزدشان ناشناخته است، وکیل در امور مربوط به شیعه حتی امور مالی قرار دهند؛ زیرا این فرد بناست مرجع شیعه باشد. در این حالت نیاز به ملازمت میان وکالت و عدالت ظاهری وکیل لازم است؛ اما فسق واقعی وی (در صورت وجود) آسیبی به این ملازمت نمی‌زند.^{۶۱} به نظر می‌رسد بُعدی برای این امر قابل تصور نباشد؛ چون معصومان عليهم السلام مقبوض الید

۵۶. سوره کهف، آیه ۵۱.

۵۷. سوره هود، آیه ۱۱۳.

۵۸. استقصاء الاعتبار، ج ۳، ص ۱۵ و ۲۱۷.

۵۹. تکمله الرجال، ج ۲، ص ۵۰۸؛ اصول علم الرجال، ص ۴۸۵.

۶۰. استقصاء الاعتبار، ج ۳، ص ۲۱۷ و ج ۶، ص ۲۶۵.

۶۱. تحریر المقال، ص ۹۰.

بودند و چاره‌ای نداشتند که فرد معروفی در منطقه‌ای مانند اهواز را معرفی کنند؛ با این‌که می‌دانستند ممکن است همه وجوه دریافتی را به امام نرساند. اشکال در صورتی است که دست معصوم علیه السلام باز باشد و می‌تواند فرد بهتری را معرفی نماید.

با این حساب، تعیین تکلیف وکلا و این‌که آیا به لحاظ درونی دارای فسق بوده‌اند یا نه، امری است که بر ما پوشیده است. لذا به صرف این توصیف درباره راوی، نمی‌توان به وی اعتماد نمود؛ همان‌گونه که شیخ محمد نیز چنین عملکردی داشته است و به نظر می‌رسد وی نخستین فردی باشد که میان دو دسته نظر جمع نموده است.

۴. مفاد واژه خیر

در کتب رجالی برخی از راویان به صفت خیر توصیف شده‌اند.^{۶۲} این واژه به لحاظ لغوی به معنای چیزی است که همه بدان رغبت کنند مانند عقل و عدل؛^{۶۳} مقابل آن شرّ است.^{۶۴} به‌کارگیری این توصیف در کتب رجالی برای برخی راویان جنبه منفی داشته است: «لا خیر فیه»^{۶۵} و گاه به نحو مثبت: «و هو خیر فاضل ثقة...»^{۶۶} آمده است. درباره دلالت جنبه مثبت آن اظهار نظرهای متفاوتی وجود دارد. شیخ محمد در این باره نظری متفاوت از دیگران دارد. لذا بررسی نظرات و رسیدن به نتیجه نهایی لازم می‌نماید.

۴-۱. دیدگاه‌ها در دلالت «خیر»

بیشتر رجالیان اعتقاد به افاده مدح از صفت «خیر» دارند.^{۶۷} ایشان معتقدند که صفت «خیر» از مدح‌هایی است که موجب اعتبار و جلب نظر به حدیث می‌شود و آن را داخل در نوع حسن^{۶۸} یا قوی^{۶۹} می‌کند.

۶۲. لازم به توضیح است که در کتاب‌های رجالی صفت «خیر» نیز که برون شریف بوده و به معنای آن کسی است که دارای قدرت اختیار و انتخاب و دارای بخشندگی باشد (التحقیق، ج ۳، ص ۱۵۹). نیز درباره برخی راویان آمده است؛ اما آن چه در بحث حاضر مورد بررسی است، فقط صفت خیر است.

۶۳. المفردات، ص ۳۰۰.

۶۴. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۶۴؛ مفردات، ص ۳۰۰.

۶۵. رجال النجاشی، ص ۲۲۶.

۶۶. رجال الکشی، ص ۳۱۴.

۶۷. الروایه فی علم الدرایه، ص ۲۰۷ - ۲۰۸؛ وصول الأخیار، ص ۱۹۲؛ استقصاء الإعتبار، ج ۱، ص ۱۱۵ و ج ۳، ص ۱۲۲؛

الفوائد الرجالیه، ص ۲۴؛ مقیاس الهدایه، ج ۱، ص ۴۹۳.

۶۸. وصول الأخیار، ص ۱۹۲.

۶۹. الفوائد الرجالیه، ص ۲۴.

شیخ محمد با وجود داشتن این نظر، اما ضمن عدم پذیرش مطلق معنای ثقه برای خیر، بیان می‌دارد که معنای این صفت جای حرف دارد؛^{۷۰} به این معنا که گویا نوعی تفصیل در معنای واژه را تصویر می‌نماید.

گروه دیگر سخنان آن است که «خیر» بودن یک فرد به معنای ثقه بودن وی است.^{۷۱} البته در عدة الرجال، آن جا که چنین نظری طرح شده است، سه صفت «خیر فاضل دین» را هم زمان با هم برای این منظور ذکر کرده است. لذا می‌توان گفت از نگاه ایشان این صفت به تنهایی چنین افاده‌ای نمی‌تواند داشته باشد و مرحوم میرداماد نیز گویا الفاظ توثیق و مدح را بدون تفکیک یک جا بیان کرده؛ لذا ممکن است مقصودشان این باشد که «خیر» جزء الفاظ مدح است و نه توثیق؛ زیرا این گونه به ذکر مطلب پرداخته‌اند:

الفاظ التوثیق والمدح ثقة ثبت بالتحریک أى حجة عدل صدوق عین وجه متقن
حافظ ضابط فقیه صحیح الحدیث یحتج بحدیثه ثم شیخ جلیل مقدم صالح الحدیث
مشکور خیر و...

مجموعه آن چه در کتب مختلف در خصوص این اصطلاح آمده، اطلاعات بیشتری به ما نمی‌دهد و همان گونه که دیده می‌شود، هیچ یک برای نظرشان به ذکر دلیل نپرداخته‌اند. اگر برای فهم دلالت صحیح آن به سراغ نحوه استعمالش در کتب رجال برویم، با جملاتی این چنین مواجه می‌شویم:

۱. ثقة خیر فاضل^{۷۲} هو خیر فاضل ثقة؛^{۷۳}

۲. خیر فاضل؛^{۷۴}

۳. خیر التابعین؛^{۷۵}

۴. أصیب بن عبد الملک خیر من أبی حمزة^{۷۶} و جعفر خیر من زید؛^{۷۷}

۷۰. استقصاء الإعتبار، ج ۳، ص ۱۲۲.

۷۱. الرواشح السماویة، ص ۶۰؛ عدة الرجال، ج ۱، ص ۱۱۹.

۷۲. رجال الطوسی، ص ۴۵۱.

۷۳. رجال الکشی، ج ۲، ص ۶۰۱.

۷۴. همان، ج ۲، ص ۶۲۲ و ۷۱۲ و ۸۵۶ و ۸۷۰.

۷۵. همان، ج ۱، ص ۳۱۵ و ۳۱۷.

۷۶. همان، ج ۲، ص ۴۵۵.

۷۷. همان، ج ۲، ص ۶۵۲.

۵. لا خیر فیه.^{۷۸}

از این موارد نتایجی به دست می‌آید:

الف - در مورد اول، علاوه بر خیر، ثقه هم درباره فرد ذکر شده است و در مورد دوم نیامده است. ممکن است این‌گونه به ذهن خطور کند که شاید در یک نوبت که نویسنده کتاب رجالی مشغول به نوشتن بوده، به مقتضای حال، نظرش این بوده که بهتر است ثقه بودن را با خیر یا خیر را با ثقه تأکید کنم؛ به این معنا که وثاقت را با واژه دیگر تأکید کنم (یعنی فرد در این فرض خیر را به معنای موثق بودن گرفته)؛ اما در مواردی که در کتاب نام دو فرد دارای این توصیف نزدیک به هم است، درباره یکی ثقه آمده و درباره دیگری نیامده است.^{۷۹} به هر جهت آن چه از ظاهر امر برمی‌آید، این که این دو در معنا یکی نیستند؛

ب - در مورد شماره سه خیر صفت عالی است و در مورد چهارم اسم تفضیل و در مورد پنجم اسم لای نفی جنس. این استعمالات مختلف حکایت از آن دارد که نمی‌توان به یک معنای کلی برای خیر بسنده کرد، بلکه باید به نوع استعمالش در جمله نگاه کرد:

۱. آن‌گاه که صفت عالی باشد، اگر به طور مطلق آمده باشد (مانند مورد سوم)، نه آن‌که در یک صفت خاص برترین دانسته شده باشد، می‌توان گفت از وثاقت خیر می‌دهد؛
 ۲. وقتی اسم تفضیل است، باید به احوال راوی ای که راوی اول نسبت بدان برتر دانسته شده، مراجعه کرد. حال فرد دوم به هر نحو بود، می‌توان برای فرد اول قایل به یک درجه ارتقا باشیم. بر فرض این‌که دومی ضعیف است، از خیر بودن اولی، برداشتی در حد مدح خواهیم داشت و...
 ۳. آن‌گاه که اسم لای نفی جنس باشد، طبیعی است که هر نوع خیری را از راوی سلب

می‌کند. لذا نشان از ضعف راوی و عدم قبول هیچ‌یک از روایاتش دارد.

مجموعه مطالب و نتایج اشاره به آن دارد که عدم پذیرش مطلق معنای ثقه برای خیر از سوی شیخ محمد و بیان آن‌که این امر جای حرف دارد^{۸۰} کاملاً سنجیده است؛ اما در اراده معنای مدح برای آن^{۸۱} جامعیت لازم لحاظ نشده است.

۷۸. رجال النجاشی، ص ۲۲۶؛ رجال ابن غضائری، ص ۶۹.

۷۹. رجال الکشی، ص ۴۱۲-۴۱۴.

۸۰. استقصاء الاعتبار، ج ۳، ص ۱۲۲.

۸۱. همان، ج ۱، ص ۱۱۶.

۵. استثنائات نوادر الحکمه

یکی از مباحث مهم رجالی، بررسی مفاد استثنای ابن ولید درباره برخی راویان کتاب نوادر الحکمه است. ابوجعفر محمد بن حسن بن الولید، شیخ قمین و فقیه و شخصیت برجسته آنان، استاد شیخ صدوق، شیوه خاصی در مباحث رجالی اش داشته است به این منوال که: ۱. گاهی روایات برخی از شاگردان صاحب کتابی را استثنا نموده است؛^{۸۲} ۲. گاهی روایات برخی از مشایخ صاحب یک کتاب را؛^{۸۳} ۳. گاه جزء مشخصی از یک اثر حدیثی را؛^{۸۴} و یا استثنای مفاهیم کلی؛ به این معنا که مثلاً بگوید فلانی همه روایاتش قابل قبول اند... جز آن‌ها که دارای غلو، تخلیط و تدلیس اند و یا او در نقلشان منفرد باشد.^{۸۵} مجموعه موارد گفته شده مستثنیات ابن ولید نام گرفته است. این دسته نظرات در روزگار ما تنها در نگاشته‌های نجاشی به نقل از ابن ولید و شیخ طوسی به نقل از شیخ صدوق قابل دست‌رسی است.^{۸۶} در باب این‌که استثنای صورت‌گرفته چه معنایی دارد، اختلاف نظرهایی وجود دارد. برای فهم معنای آن تنها به ذکر آن چه در کتب نجاشی و شیخ طوسی درباره یکی از این مستثنیات، یعنی کتاب نوادر الحکمه آمده است، پرداخته و نظرات مختلف گزارش می‌شود؛ اما از آن‌جا که نوشتار حاضر، گنجایش بررسی جامع و کامل کلیه نظرات ندارد، تنها دیدگاه شیخ محمد که محور اصلی بحث است بررسی خواهد شد.

۵-۱. کلام ابن ولید درباره نوادر الحکمه

در کتب رجال النجاشی و الفهرست و تهذیب الأحکام شیخ طوسی سخن ابن ولید این‌گونه نقل شده است:

وکان محمد بن الحسن بن الولید یستثنی من روایة محمد بن أحمد بن یحیی ما رواه عن (جماعة: ۲۷)... قال أبو العباس بن نوح: وقد أصاب شیخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن الولید فی ذلك کله - وتبعه أبو جعفر بن بابویه رضی الله عنه علی ذلك - إلا فی محمد بن عیسی بن عبید فلا أدری ما رأیه فیہ لأنه کان علی ظاهر العدالة والثقة؛^{۸۷}

۸۲. تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۸۲.

۸۳. الفهرست، ص ۲۱۵-۲۱۶.

۸۴. همان، ص ۴۰۸.

۸۵. همان، ص ۴۱۲.

۸۶. رجال النجاشی، ص ۳۴۸؛ تهذیب الأحکام، المشیخه، ص ۷۱؛ الفهرست، ص ۴۱۰.

۸۷. همان. عبارت در کتاب الفهرست با اندکی تفاوت آمده است.

محمد بن حسن بن ولید از روایت محمد بن احمد بن یحیی آن چه از ۲۷ نفر روایت کرده را استثنا نموده است... ابوالعباس بن نوح گفته: شیخ ما ابوجعفر محمد بن حسن بن ولید در مورد همه (آن افراد) به درستی حکم کرده - و ابوجعفر بن بابویه در آن مسأله از وی تبعیت کرده - مگر در مورد محمد بن عیسی بن عبید که دلیل نظرش را درباره وی نمی فهمم؛^{۸۸} زیرا وی در ظاهر دارای عدالت و وثاقت است.

هریک از رجالیان بخشی از این کلام و یا سخنان دیگر ابن ولید را مبنای نظرات مختلف خود قرار داده‌اند. در این باره با این نظرات مواجهیم: ۱. تضعیف راویان استثنا شده و تصحیح مابقی؛^{۸۹} ۲. صحت مرویات استثنا نشده؛^{۹۰} ۳. دلالت بر عدم غلو و تخلیط نه وثاقت؛^{۹۱} ۴. اختصاص توثیق مستثنیات به اساتید بلا فصل محمد بن احمد.^{۹۲}

۵-۲. دیدگاه شیخ محمد

هریک از صاحب نظران پیش گفته با تمسک به بخشی از کلام ابن ولید به اثبات نظر خود پرداخته‌اند. این در حالی است که بر مابقی سخنان موجود چشم بسته‌اند؛ لذا نمی توان هیچ یک را جامع و کامل دانست. برای داشتن یک جمع بندی ابتدا نظر شیخ محمد را ارائه می نماییم و سپس به بررسی آن می پردازیم.

شیخ محمد درباره این بحث به طور ویژه و با جزئیات ورود نموده و ضمن پاسخ دادن به برخی نظرات ورد آن‌ها با دلایل خاص خود به اعمال نظر پرداخته است. دیدگاه ایشان را می توان در سه بند خلاصه کرد بشرح ذیل:

الف - عدم ضعف راویان استثنا شده

نویسنده استقصاء الاعتبار بر این باور است که استثنای ابن ولید اعم از ضعف بوده و دلالت قطعی بر عدم وثاقت راویان مورد استثنا ندارد.^{۹۳} شاهد وی بر این مدعا توثیق نجاشی نسبت به برخی از این راویان، مانند حسن بن حسین بن لؤلؤیی^{۹۴} و محمد بن عیسی بن

۸۸. ممکن است واژه رایج در عبارت از ریشه رای باشد یا راب از ریب. ترجمه صورت دوم این می شود که نمی دانم چه چیزی وی را درباره او به شک انداخته است.

۸۹. اصول علم الرجال، ص ۱۳۲؛ نکاح شبیری زنجانی.

۹۰. بحوث فی مبانی علم الرجال، ص ۱۴۵.

۹۱. «بررسی اعتبار مستثنیات ابن ولید»

۹۲. تحریر المقال، ص ۹۵؛ کلیات علم الرجال، ص ۲۶۴ و ۲۶۷.

۹۳. استقصاء الاعتبار، ج ۱، ص ۷۷ و ج ۳، ص ۱۰۱.

۹۴. رجال النجاشی، ص ۴۰.

عبید^{۹۵} است. از این رو، وی تضعیف شیخ طوسی نسبت به راویان یادشده را^{۹۶} یا ناشی از سوء برداشت وی (همانند ابن نوح) از استثنای ابن ولید می‌داند^{۹۷} یا اساساً این تضعیفات را معارض با توثیقات نجاشی نمی‌انگارد؛^{۹۸} به این بیان که ضعیف خواندن راوی ثقه ممکن است به معنای عدم قبول روایات وی به خاطر فقدان قراین باشد؛ زیرا متقدمان به صرف وثاقت راوی، حکم به صحت روایات وی نمی‌کردند.^{۹۹}

ب - شیخ محمد استثنای ابن ولید را در خصوص مورد معرفی می‌کند، نه به عنوان حکمی عام؛ یعنی خصوص روایات فرد در کتاب نوادر، پذیرفته نیست؛ نه این‌که هر جا روایتی از او بود، رد شود. دلیل وی این است که کلام ابن ولید افاده عمومیت نمی‌کند و ما با «امکان استثنای مورد» روبه‌رو هستیم.^{۱۰۰}

ج - استثنا از نگاه نویسنده استقصاء الاعتبار، «دلیل» بر عدم اعتبار روایات راویان هم نیست؛ زیرا احتمال استثنا به خاطر ضعف راوی و انفراد وی در نقل نیز منتفی نیست.^{۱۰۱} بنا به این نظر، استثنا در حد یک قرینه کمک‌رسان بوده و موجب توقف برای بررسی و جست‌وجوی بیشتر در پذیرش یا رد روایت می‌شود.

۵-۳. بررسی دیدگاه شیخ محمد

به نظر می‌رسد ادعای شیخ محمد در این بخش قابل پذیرش نیست؛ زیرا اولاً توثیق نجاشی می‌تواند ناشی از اختلاف دیدگاه وی با ابن ولید در تضعیف باشد؛ ثانیاً فقدان قراین نسبت به «کلیه» روایات این عده بعید می‌نماید. لذا عدم نقل کلیه روایات آنان، نشانه وجود قدحی در راویان است؛ به این معنا که بنای ابن ولید بر عدم نقل از آنان به خاطر ضعفشان بوده است؛ ثالثاً سوء برداشت امثال شیخ طوسی و ابن نوح - که از استثنای ابن عبید با محرز بودن عدالت وی تعجب کرده - بعید می‌نماید. حتی نجاشی هم پس از نقل مستقیم کلام ابن ولید درباره محمد بن عیسی بن عبید آورده است:

۹۵. همان، ص ۳۳۳.

۹۶. رجال الطوسی، ص ۳۹۱.

۹۷. استقصاء الاعتبار، ج ۳، ص ۱۰۱ و ج ۴، ص ۲۳۲.

۹۸. همان، ج ۲، ص ۱۱۰.

۹۹. همان، ج ۱، ص ۷۸ و ۸۴.

۱۰۰. همان، ج ۱، ص ۸۲.

۱۰۱. همان، ج ۱، ص ۸۰.

رأيت أصحابنا ينكرون هذا القول، و يقولون: من مثل أبي جعفر محمد بن عيسى.^{۱۰۲}

این عبارت می‌رساند که اصحاب هم از استثنای ابن ولید چنین برداشتی داشته‌اند و نجاشی - که این مطلب را نقل کرده - فهم آنان را تخطئه نمی‌کند؛ رابعاً این که اصطلاح «ضعیف» در کلام شیخ به معنای عدم قبول روایت راوی باشد، نه عدم وثاقت وی، خلاف ظاهراست.

بندهای دیگر کلام ایشان سنجده به نظر می‌آیند و بردرستی آن مؤیداتی وجود دارد به شرح ذیل:

ب - درباره انحصار مفاد استثنا در النوادر باید گفت که اگر ابن ولید به دنبال اظهار نظر درباره راویان بود به سراغ استثنای ایشان در یک کتاب خاص نمی‌رفت، بلکه باید در یک حکم کلی، کل روایات ایشان را از کل کتب یا خود ایشان را از مجموعه روایات استثنا می‌نمود با وجود آن که پیش‌تر اشاره شد که برخی از ایشان ثقه هستند و ابن ولید خود به روایت از برخی از ایشان پرداخته است؛ و این که نجاشی حسن بن حسین لؤلؤیی را توثیق نموده است^{۱۰۳} و صدوق او را در روایاتش به طریق احمد بن محمد بن یحیی تنها در صورتی که طریقی به غیر از احمد نباشد، تضعیف نموده است^{۱۰۴} و این یعنی صدوق طرق دیگر وی را می‌پذیرد. نتیجه، آن که نه ضعفی وارد بر لؤلؤیی است و نه کل روایات او را در برمی‌گیرد. از این رو به نظر صحیح است استثنا را در مورد خصوص نوادر بدانیم، نه حکمی عام.

ج - شاهد عدم دلالت استثنا بر رد روایات، کلام ابن ولید است که فقط نگفته به خاطر غلو و تخلیط و تدلیس استثنا می‌کنم، بلکه افراد راوی را هم مطرح کرده است؛ به این معنا که مواردی را که احساس خطر و مشکل نسبت بدان‌ها داشته، هشدار داده است. از مجموع مباحث می‌توان نتیجه گرفت که استثنای ابن ولید ناظر به روایات است، نه روایات. از این رو، روایت از «رجل من اصحابنا» هم در موارد استثنا مشاهده می‌شود؛ با این که آن شخص معلوم نیست.

نتایج

۱. در کتب رجال متقدم، هر کجا هنگام وصف راوی، نام راوی دیگر آمده باشد، شیخ

۱۰۲. رجال النجاشی، ص ۳۳۳.

۱۰۳. همان، ص ۴۰.

۱۰۴. «بررسی و شرح مستند قاعده رجال نوادر الحکمه»، ص ۴۱۱؛ به نقل از وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۶۴.

محمد می‌گوید به دلیل اصل بودن راوی اول فقط او می‌تواند مرجع باشد نه راوی دوم. دلایل و قرائن مؤید نظرایشان است.

۲. طرق شیخ طوسی به احمد بن محمد بن عیسی‌اشعری صحیح‌اند. از جمله دلایل آن نظر شیخ محمد است که با تبیین معنایی جدید برای بخش مشکل‌دار این طرق، برخورداری هر روایت از طرق متعدد و صحت برخی از آن‌ها به اثبات این مسأله پرداخته است.

۳. شیخ محمد وکالت را فقط در موارد خاصی در بردارنده وثاقت می‌داند و در عمل به دلیل عدم اثبات شرایط خاص برای راوی، از صفت وکیل ثمری به صاحبش در تحلیل‌های سندی ایشان نمی‌رسد.

دلایل ذکر شده در متن مؤید نظرایشان در سه مورد اول است.

۴. از نگاه شیخ محمد صفت خیر در بردارنده مدح راوی است؛ اما بنا به توضیحات داده شده تنها در یک حالت به معنای مدح راوی است؛ اما عدم پذیرش مطلق معنای ثقه برای خیر از سوی ایشان و بیان آن‌که این امر جای حرف دارد کاملاً سنجیده است.

۵. نویسنده استقصاء الاعتبار بر این باور است که استثنائات ابن ولید، دلیل برفسق راوی و عدم وثاقت وی نیست؛ چراکه ممکن است استثنا از جهت اشتغال روایات وی در نواذر الحکمه بر مضامین غلبه‌یافته باشد و نمی‌توان سایر روایات راوی را در کتاب‌های دیگر تضعیف نمود بلکه با وجود قرائن صحت، امکان تصحیح وجود دارد. بخش دوم کلام ایشان قابل قبول است اما دلایل ایشان بر بخش اول نظرشان قابل رد است.

کتابنامه

قرآن مجید.

- اتقان المقال، محمد طه، نجف: المطبعة العلویه، ۱۳۴۰ق.
- اختیار معرفة الرجال، محمد بن عمر کشی، قم: آل البيت علیهم‌السلام، اول، ۱۴۰۴ق.
- ارث، جواد شبیری، سال (۹۵-۹۶)، جلسه: ۲۸/۰۹/۹۵.
- الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، محمد بن حسن طوسی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، اول، ۱۳۹۰ق.
- استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، محمد بن حسن بن شهید ثانی عاملی، قم: آل البيت علیهم‌السلام، اول، ۱۴۱۹ق.
- اصول علم الرجال، مسلم داوری، قم: دارالمحبین، اول، ۱۴۲۶ق.

- أمل الآمل، ابوجعفر حر عاملی، بغداد: مكتبة الاندلس، بی تا.
- بحوث فی مبانی علم الرجال، محمد سند و محمد صالح تبریزی، قم: مدین، اول، ۱۴۲۶ق.
- تحریر المقال، مهدی هادوی تهرانی، قم: خانه خرد، ۱۳۸۳ش.
- التحقیق، حسن مصطفوی تبریزی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
- تکمله الرجال، عبدالنبی کاظمی، قم: أنوار الهدی، ۱۴۲۵ق.
- تنقیح المقال، عبدالله مامقانی، قم: آل البيت علیهم السلام، ۱۴۳۱ق.
- تهذیب الأحكام، محمد بن الحسن طوسی، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چهارم، ۱۴۰۷ق.
- جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات، محمد بن علی اردبیلی، بیروت: دارالأضواء، اول، ۱۴۰۳ق.
- حاوی الأقوال، عبدالنبی بن سعد الدین جزائری، قم: ریاض الناصری، ۱۴۱۸ق.
- خاتمة مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم: آل البيت علیهم السلام، بی تا.
- خلاصة الأقوال، حسن بن یوسف حلّی، محقق: جواد قیومی، اول، قم: النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، قم: النشر الاسلامی، ج ۶، ۱۳۶۵ش.
- الرجال، احمد بن حسین بن غضائری، قم: دارالحديث، اول، ۱۴۲۲ق.
- الرجال، حسن بن یوسف حلّی، قم: الشریف الرضی، دوم، ۱۴۰۲ق.
- الرجال، محمد بن حسن طوسی، قم: النشر الإسلامی، سوم، ۱۳۷۳ش.
- الرسائل الرجالية، محمد بن محمد ابراهیم کلباسی، مصحح: محمد حسین درایتی، قم: دارالحديث، اول، ۱۴۲۲ق.
- الرعاية فی علم الدراية، مهدی هادوی تهرانی، قم: خانه خرد، ۱۴۲۶ق.
- الرواشح السماوية، محمد باقر بن محمد میرداماد، کتابخانه مجازی نورلاب (فاقد سایر اطلاعات).
- زبدة المقال من معجم الرجال، مرتضی بسام، بیروت: دارالمحجة البيضاء، ۱۴۲۶ق.
- شرح اصول الكافي، محمد صالح بن احمد مازندرانی، تهران: المكتبة الاسلامیه للنشر و التوزيع، اول، ۱۳۸۵ش.
- عدة الرجال، محسن بن حسن اعرجی کاظمی، قم: اسماعیلیان، اول، ۱۴۱۵ق.

- الفوائد الرجاليه، محمد باقر وحید بهبهانی، کتاب خانه مجازی فقاہت (فاقد سایر اطلاعات).
 - الفهرست، محمد بن حسن طوسی، قم: نشر الفقاہة، اول، ۱۴۲۰ق.
 - کلیات علم رجال، جعفر سبحانی، ترجمه: علی اکبر روحی و مسلم قلی پورگیلانی، قم: بی جا، اول، ۱۳۸۴ش.
 - لسان العرب، محمد بن مکرم بن منظور، بیروت: دار صادر، سوم، ۱۴۱۴ق.
 - لؤلؤة البحرين، یوسف بحرانی، قم: آل البيت علیہ السلام، بی تا.
 - مجمع الرجال، عناية الله قهپایی، قم: اسماعیلیان، دوم، ۱۳۶۴ش.
 - مجمع الفائدة و البرهان، احمد مقدس اردبیلی، قم: النشر الإسلامی، بی تا.
 - مدارک الاحکام، محمد موسوی عاملی، قم: آل البيت علیہ السلام، بی تا.
 - معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خویی، بی جا، بی تا، پنجم، ۱۴۱۳ق.
 - المفردات، حسین بن محمد راغب اصفهانی، بیروت: دارالعلم الدار الشامیة، اول، ۱۴۱۲ق.
 - مقباس الهدایه، عبدالله مامقانی، قم: آل البيت علیہ السلام، ۱۴۱۱ق.
 - من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، دوم، ۱۴۱۳ق.
 - منهج المقال، محمد بن علی استرآبادی، قم: آل البيت علیہ السلام، ۱۴۲۲ق.
 - نقد الرجال، بن حسین تفرشی، قم: آل البيت علیہ السلام، اول، ۱۳۷۷ش.
 - نکاح، جواد شبیری، سال نهم (۸۵-۸۶)، جلسہ: ۹۴۳ - ۹۳۷.
 - وسائل الشیعة، محمد بن حسن حر عاملی، قم: آل البيت علیہ السلام، اول، ۱۴۰۹ق.
 - وصول الأخیار، حسین بن عبدالصمد عاملی، قم: مجمع الذخائر الاسلامیة، ۱۳۶۱ش.
 - «ابن ولید و مستثنیات وی»، محمد تقی شاکرو علی رضا حسینی، مجله حدیث پژوهی، ش ۹، ۱۳۹۲ش.
 - «بررسی اعتبار مستثنیات ابن ولید»، رضا پورصدقی:
- http://m.feqhi.ir/index.php/2015.08.03.12.56.32/344.2017.09.27.06.03.36#_ftn6.
- «بررسی و شرح مستند قاعده رجال نوادر الحکمه»، محمد کاظم رحمان ستایش و محمد صالحی عارف، پژوهشنامه ثقلین، ش ۳، ۱۳۹۳ش.